

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی نردوی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال یازدهم - سال تحصیلی ۹۳-۹۴

جلسه ۲۵ - دوشنبه ۹۳/۹/۳

ممکن است گفته شود که باید تعریفی از استصحاب داشته باشیم که جامع بین همه‌ی اقوال باشد تا بتواند محط و مرکز بحث قرار گیرد که این سخن ناصوابی نیست؛ در این حالت می‌توان گفت هرگاه حکم شرعی یا موضوعی حکم، حالت سابقه داشته باشد و بعد شک در آن شود وظیفه چیست؟ بدین صورت محل و محط بحث روشن خواهد بود. اما در مقام تعریف باید به نحوی که استصحاب از ادله استفاده می‌شود و ما آن را صحیح می‌دانیم بیان شود، نه اینکه لزوماً جامع بین همه‌ی اقوال باشد.

امر دوم: آیا استصحاب جزء مسائل علم علوم اصول است یا مبحثی استطرادی است؟

برخی معتقدند^۱ استصحاب نیز مانند لاضرر و اصالة الصحة قاعده‌ای فقهیه است و بیان آن در اصول

۱. شیخ انصاری، فرائد الاصول (ط - انتشارات اسلامی)، ج ۲، ص ۵۴۴:

أما على القول بكونه من الأصول العملية ففي كونه من المسائل الأصولية غموض من حيث إن الاستصحاب حينئذ قاعدة مستفادة من السنة و ليس التكلم فيه تكلماً في أحوال السنة بل هو نظير سائر القواعد المستفادة من الكتاب و السنة و المسألة الأصولية هي التي بمعاونتها يستنبط هذه القاعدة من (قولهم عليهم السلام: لا تنقض اليقين بالشك) و هي المسائل الباحثة عن أحوال طريق الخبر و عن أحوال الألفاظ الواقعة فيه. فهذه القاعدة كقاعدة البراءة و الاشتغال نظير قاعدة نفي الضرر و الحرج من القواعد الفرعية المتعلقة بعمل المكلف نعم يندرج تحت هذه القاعدة مسألة أصولية يجرى فيها الاستصحاب كما يندرج المسألة الأصولية أحياناً تحت أدلة نفي الحرج كما ينفي وجوب الفحص عن المعارض حتى يقطع بعدمه بنفي الحرج.

✓ سید خویی، دراسات فی علم الأصول، ج ۴، ص ۸:

قد بینا فی أول مباحث الألفاظ ان ضابط المسألة الأصولية استنباط حکم فرعی منها مع قطع النظر عن ثبوت أي مسألة غيرها، و أوضحنا هناك كون جملة من مباحث الألفاظ كبحث الأوامر و النواهي من هذا القبيل، و على هذا لا ريب فی كون الاستصحاب قاعدة فقهية على المختار من اختصاصه بالشبهات الموضوعية و الأحكام الجزئية، و يكون الميزان فيه يبين المقلد و شكه، فهو يجرى الاستصحاب، و ان علم مقلده بانتقاض حالته السابقة، كما هو شأن كل قاعدة فقهية من قاعدة الطهارة و الفراغ و نحوها.

استطرادی و به خاطر شدت مناسبت آن با علم اصول است.

هرچند بررسی این مطلب ارزش ذاتی و ثمره‌ی عملی ندارد، ولی از حیث فنّ تدوین علم می‌تواند دارای فایده باشد، لذا مناسب است بررسی گردد. رسیدگی به این مسأله متفرع بر آن است که ببینیم تعریف علم اصول بر استصحاب منطبق می‌شود یا خیر. به نظر ما علم اصول عبارتست از:

العالم الباحث عن الحجج العامّة التي تناسب الفقه تناسباً قريباً.

علم اصول درباره حجتها بحث می‌کند و مقصود از حجت در اینجا همان حجت لغوی است؛ یعنی «ما یحتج به المولی علی عبده و ما یحتج العبد به علی مولاه».

همچنین این حجت باید عام باشد؛ یعنی در ابواب فقه سریان داشته باشد و مخصوص یک مسأله یا یک باب نباشد.

همچنین باید در طریق استنباط حکم فقهی، یعنی حکم فرعی کلی باشد نه خود حکم، و تناسب آن در استنباط احکام، تناسبی نزدیک و بدون واسطه و یا حداکثر با دو واسطه باشد، به گونه‌ای که عرفاً تناسب نزدیکی به فقه داشته باشد.

بنابراین اگر چیزی حجت عامی شد که مناسب استنباط مسائل فقه است، از موضوعات علم اصول قرار گرفته و شایسته است در علم اصول ادراج شود.

استصحاب از افراد بارز چنین حجتهای عامی است؛ زیرا بعد از دلالت ادله، استصحاب حجت خواهد شد و این حجت یک حجت عامه است و ساری در ابواب مختلف فقه است و از اول تا آخر فقه می‌توان از استصحاب استفاده کرد. همچنین استصحاب از مقدمات بعیده نیست، بلکه از قواعدی است که بدون واسطه منجر به استنباط احکام می‌شود؛ مثلاً می‌توانیم حجیت استصحاب را کبرای قیاس قرار دهیم و حکم شرعی کلی را از آن نتیجه بگیریم؛ مثلاً:

صلاة الجمعة كانت واجبة عند حضور المعصوم عليه السلام (اضطراری) و الآن نشك فی وجوبه فی غیبة المعصوم عليه السلام. } صغری:

و كل حکم ثبت سابقاً و شك فيه لاحقاً یحکم ببقائه کبری:

فوجب صلاة الجمعة باق. نتیجه:

بنابراین از آنجا که استصحاب، واسطه‌ی اثبات یک حکم کلی فرعی می‌شود و اختصاص به باب خاصی

در فقه ندارد، از موضوعات علم اصول قرار می‌گیرد.

إن قلت: بیان شد که استصحاب در موارد جزئیة برای مقلد نیز مفید است؛ مثلاً شک در بقاء وضو یا طهارت لباسش دارد و می‌تواند از استصحاب استفاده کند. و یا حتی از استصحاب در مسائل اصولیه نیز استفاده می‌شود. پس استصحاب از این نظر که در مباحث اصولیه استفاده شود از مبادی علم اصول شمرده خواهد شد نه از قواعد علم اصول و وقتی در احکام جزئیة شرعی جاری شود نیز نمی‌تواند از موضوعات علم اصول قرار گیرد؛ زیرا علم اصول از قواعدی که در استنباط حکم کلی فرعی به کار می‌آید بحث می‌کند و طهارت فلان لباس یا بقاء وضوی زید یک حکم کلی نیست. لهذا استصحاب نمی‌تواند جزء علم اصول باشد.

قلت: اینکه استصحاب دو یا چند کاربرد دارد و برخی کاربردهای آن از علم اصول خارج است، ضربه‌ای به این مسأله نمی‌زند که از حیثی می‌تواند داخل علم اصول قرار گیرد و از این حیث جزء مسائل علم اصول می‌باشد.

پس روشن شد که استصحاب از مسائل اصولی شمرده می‌شود.

امر سوم: تفاوت استصحاب با قاعده‌ی یقین و قاعده‌ی مقتضی و مانع

بعضی قواعد وجود دارد که از حیثی قریب به استصحاب است و لعلّ با استصحاب اشتباه شود و حتی برخی ذکر کرده‌اند ادله‌ی استصحاب علاوه بر افاده‌ی استصحاب، دو قاعده‌ی دیگر را نیز افاده می‌کند. لهذا مناسب است آن قواعد را بشناسیم و تفاوت آنها با استصحاب را بدانیم. مهم‌ترین آن قواعد عبارتست از: ۱. قاعده‌ی یقین، ۲. قاعده‌ی مقتضی و مانع.

برخی ادعا کرده‌اند^۱ صحیح‌ی زراره که مفید استصحاب است این دو قاعده را نیز افاده می‌کند. اما این دو با استصحاب چه تفاوتی دارند؟

۱. فرائد الاصول (ط - انتشارات اسلامی)، ج ۲، ص ۶۹۷.

... نعم لو ثبت أن الشك بعد اليقين بهذا المعنى ملغى في نظر الشارع فهي قاعدة أخرى مبيّنة للاستصحاب سنتكلم فيها بعد دفع توهم من توهم أن أدلة الاستصحاب تشملها و أن مدلولها لا يختص بالشك في البقاء بل الشك بعد اليقين ملغى مطلقا سواء تعلق بنفس ما يتقنه سابقا أم ببقائه.

(و أول من صرح بذلك الفاضل السبزواری في الذخيرة في مسألة من شك في بعض أفعال الوضوء حيث قال و التحقيق أنه إن فرغ من الوضوء متيقنا للإكمال ثم عرض له الشك فالظاهر عدم وجوب إعادة شيء (لصحيحة زرارة: و لا تنقض اليقين أبدا بالشك) انتهى.

✓ ذخيرة المعاد في شرح الإرشاد، ج ۱، ص ۴۴:

و التحقيق أنه إن فرغ من الوضوء متيقنا للإكمال ثم عرض له الشك فالظاهر عدم وجوب إعادة شيء لقوله **لَا يَنْقُضُ** في صحيحة زرارة لا تنقض اليقين أبدا بالشك و ...

مجرای استصحاب

استصحاب مربوط به جایی است که یقین و شک بالفعل و در یک زمان موجود باشند و متعلق یقین و شک هم یکی باشد مگر از حیث زمان که متعلق یقین زماناً سابق است و متعلق شک زماناً لاحق است. مثلاً وجوب صلاة جمعه در زمان حضور امام عليه السلام قطعاً موجود است و در زمان غیبت، در همان وجوب نماز جمعه شک می‌شود. لذا شک و یقین هر دو الآن فعلی است و متعلق هر دو وجوب نماز جمعه است، إلا اینکه متعلق یقین مربوط به عصر حضور است و متعلق شک مربوط به عصر غیبت است. باید توجه داشت که در استصحاب همیشه متعلق شک، لاحق و متأخر است و متعلق یقین، سابق بر شک قرار دارد.

استصحاب قهقرائی

اگر متقین مربوط به زمان حاضر بوده و متأخر باشد و متعلق شک متقدم باشد؛ مثلاً الآن می‌دانیم آب پاک است ولی شک داریم روز گذشته نیز پاک بوده است یا خیر، در این صورت نمی‌توانیم استصحاب معکوس یا قهقرائی^۱ جاری نماییم و عده‌ای از علما^۲ تنها یک صورت را استثنا کرده و استصحاب قهقرائی را

۱. کاربرد اصطلاح «استصحاب قهقرائی» برای اولین بار، به جناب شریف العلماء رحمته الله نسبت داده شده است:

✓ أجود التقريرات، ج ۲، ص ۳۴۹:

و بالجملة لا دليل على وجوب ترتيب آثار المتيقن اللاحق على المشكوك السابق المسمى بالاستصحاب القهقرائي كما نسب ذلك إلى الأستاذ الشريف أو إلى بعض تلامذته قدس الله أسرارهم سواء قلنا بحجية الاستصحاب من باب الاخبار الخاصة أو من باب الظن.

✓ شريف العلماء، ضوابط الأصول، ص ۴۲۹:

اعلم ان مجرى هذا الاصل انما هو فيما حصل القطع بحدوث حادث و شك في مبدا حدوثه كما في الحقيقة الشرعية حيث قطعنا بالحقيقة المنتشرة و نقل تلك الالفاظ الاصلية و حصل الشك في ان زمان حدوثه هل هو بعد زمن الشارع ام فيه ام قبله فيمكن ان يقال انه لم يثبت الحقيقة الشرعية لاصالة تاخر الحادث و يمكن ان يقال بثبوتها لاستصحاب القهقرائي اي تشابه الازمان.

۲. سيد خویی، مصباح الأصول (ط - مؤسسه احیاء آثار)، ج ۲، ص ۸:

... و هذا مورد الاستصحاب القهقرائي، و لا يشمله دليل حجية الاستصحاب، لأن قوله عليه السلام: «لأنك كنت على يقين من طهارتك فشككت» صريح في تقدم متعلق اليقين على متعلق الشك، فلا يدل على حجية الاستصحاب فيما إذا تقدم المشكوك على المتيقن، فهذا الاستصحاب لا يكون حجة إلا في موضع واحد، و هو ما إذا كان معنى اللفظ متيقناً في العرف فعلاً و شك في أنه هل كان في اللغة أو عرف الأئمة عليهم السلام كذلك أم لا، فيحكم بكون اللفظ حقيقة في اللغة و عرف الأئمة عليهم السلام أيضاً بأصالة عدم النقل.

و حجية هذا الاستصحاب في خصوص هذا المورد ثابتة ببناء العقلاء، و لو لا حجيته لانسد علينا باب الاستنباط، لاحتمال كون ألفاظ الأخبار في عرفهم (عليهم السلام) ظاهرة في غير ما هي ظاهرة فيه في عرفنا الحاضر، و كذا ألفاظ التسجيلات المذكورة في كتب القدماء.

جاری کرده‌اند و دلیل آن را سیره‌ی عقلاء دانسته‌اند نه اخبار و آن جایی است که یقین داشته باشیم امروز لفظی دارای معنایی است؛ مثلاً کلمه‌ی صعید به معنای مطلق وجه الارض است، ولی شک داریم که آیا زمان نزول قرآن نیز همین معنا را داشته است یا خیر، فرموده‌اند می‌توان استصحاب قهقری جاری کرد یا اصالة عدم تغیر را جاری ساخت و دلیل آن سیره‌ی عقلائی‌هی غیر مردوعه است و گفته‌اند اگر این استصحاب قهقری حجت نباشد اساساً باب فقه بسته می‌شود و نمی‌توانیم به دست آوریم این الفاظی که در عصر ما دارای این معانی هستند، در عصر نزول نیز همین معانی را داشته‌اند.

در بحث لاضرر بیان کردیم سیره‌ی عقلاء بر چنین مطلبی جاری نیست و عقلاء حکم نمی‌کنند که فلان لفظ مثلاً از هزار سال قبل همین معنای امروز را داشته است و باب فقه نیز بسته نمی‌شود؛ زیرا می‌توانیم با رجوع به متون موجوده و استفاده از قرائن بفهمیم که فلان لغت در عصر معصومین علیهم‌السلام و زمان صدور، چه معنایی داشته است که اطمینان به معنای الفاظ حاصل می‌شود، مگر موارد نادره که باید با آن معامله‌ی مجمل کرد و این ضربه‌ای به کلیت فقه نمی‌زند.

استصحاب استقبالی

نوع دیگری از استصحاب بیان شده است که در قالب مثال این‌گونه بیان می‌شود:

فرض کنید اکنون دست ما مجروح است و شک داریم آیا این عذر تا آخر وقت باقی است و وظیفه‌ی ما وضوی جبیره است - البته بنابر اینکه بقاء عذر تا آخر وقت، شرط تبدیل وظیفه به جبیره می‌باشد - یا عذر مرتفع می‌شود و وظیفه وضوی کامل است. حال در اوّل وقت احتمال می‌دهیم این عذر تا آخر وقت ادامه داشته باشد و احتمال ارتفاع آن را در اثناء وقت نیز می‌دهیم، زمان متقین و مشکوک نیز متفاوت است. در این حالت ممکن است گفته شود اطلاق «لاتنقض الیقین ابدأ بالشک» شامل مثل ما نحن فیه می‌شود؛ زیرا یقین به وجود عذر داریم و شک در زوال آن در آینده، پس نباید به واسطه‌ی شک رفع ید از یقین کنیم و ما در بحث طهارت با اعتماد بر این استصحاب، حکم به جواز بداء نمودیم.

پس تاکنون با سه استصحاب آشنا شدیم: استصحاب معمولی، قهقری و استقبالی.

قاعدہ‌ی یقین

در این قاعده، هم شک وجود دارد هم یقین و متعلق شک و یقین نیز واحد است حتی از حیث زمان، ولی خود یقین و شک با یکدیگر هم‌زمان نیستند؛ یقین مربوط به زمان سابق است و شک مربوط به زمان

لاحق است بخلاف استصحاب که متقین و مشکوک از حیث زمان متفاوت بودند.

به عنوان مثال: کسی روز گذشته لباس خود را در آب تطهیر کرده و یقین دارد پاک شده است، الآن شک دارد آیا آن زمان درست تطهیر کرده است یا خیر، در این حالت شک ساری وجود دارد و شک به یقین سابق سرایت می‌کند و آن را از بین می‌برد. در مقابل این شک، شک طاری (عارضی) است که در استصحاب معمولی جاری است و به یقین سرایت نمی‌کند.

برخی گفته‌اند^۱ از ادله استفاده می‌شود که مطلقاً اگر کسی یقین سابق داشت و سپس شک نمود، این شک ساری نباید مورد اعتنا قرار گیرد و این قاعده را قاعده‌ی یقین می‌نامند، مانند برخی موارد که دلیل خاص بر آن قائم است که نباید به شک ساری اعتناء کرد.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی

۱. محقق سبزواری، ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد، ج ۱، ص ۴۴:

و التحقيق أنه إن فرغ من الوضوء متيقناً للإكمال ثم عرض له الشك فالظاهر عدم وجوب إعادة شيء لقوله لَا يَنْبَغِي في صحیحة زرارة لا تنقض اليقین أبداً بالشك و